



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَّى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱) وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيُغْفِرُوا وَلْيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)﴾

تعریف معروف و منکر و دعوت خدا و شیطان به آن

این بخش مبسوط، ظاهراً مرتبط به همین قصه افک است قصه طولانی و مبسوطی است. در این قصه ذات اقدس الهی برای پاسداشت حرمت حریم نبوی از هر نظر، آیات را متقن و محکم نازل کرد که فرمود: ﴿أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾^۱ بعد از اصل قصه افک و هنوز به پایان نرساندند، فرمود دو راه است يك راه منكر يك راه معروف، راه منكر همان است که شیطان پیروانش را به آن راه فرا می خواند راه معروف، راهی است که ذات اقدس الهی جامعه بشری را به آن راه فرا می خواند (اولاً) و کسانی که صلاحیت و استحقاق و استعداد داشته باشند آنها را تزکیه می کند (ثانیاً) و

۱. سوره نور، آیه ۱.

چون خدای سبحان برابر مشیئت و اراده خود کار می‌کند و اراده او حکیمانه است، بی‌حکمت کار نمی‌کند (ثالثاً) تشخیص موارد استحقاق هم در اثر اینکه خدای سبحان سمیع است و علیم خطا راه پیدا نمی‌کند (رابعاً).

منکر چیزی است که نزد عقل و نزد نقل نکره باشد اگر چیزی نزد عقل و نزد نقل نکره بود معلوم می‌شود نزد شریعت نکره است و اگر نزد شریعت نکره بود معلوم می‌شود نزد خدای سبحان ناشناخته است یعنی خدا او را به رسمیت نمی‌شناسد. منکر معنایش مجهول نیست معنایش آن است که عقل او را به رسمیت نمی‌شناسد نقل او را به رسمیت نمی‌شناسد دلیل عقل و دلیل نقل دو چراغ تشخیص صراط‌اند معلوم می‌شود شریعت او را به رسمیت نمی‌شناسد چنین چیزی می‌شود منکر. معروف یعنی چیزی که عقل او را به رسمیت می‌شناسد نقل او را به رسمیت می‌شناسد عقل و نقل که دو چراغ کاشف از صراط شریعت‌اند روشن می‌کنند که نزد شریعت این به رسمیت شناخته می‌شود وقتی نزد شریعت به رسمیت شناخته شد معلوم می‌شود ذات اقدس الهی او را به رسمیت می‌شناسد. شیطان انسان را به سمت منکر دعوت می‌کند یعنی جایی که عقل و نقل او را به رسمیت نمی‌شناسد ذات اقدس الهی به معروف دعوت می‌کند و تزکیه می‌کند برابر مشیئت خودش.

عدم تبدیل حکمت خدا با توسّل و دعا

مستحضرید که در بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه دارد که خدای سبحان برابر با حکمت کار می‌کند و هیچ توسّل و وسیله‌ای مسیر حکمت خدا را عوض نمی‌کند «یا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حُكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»^۱ کسی بخواهد وسیله بگیرد تقرّبی دعایی ناله‌ای که خدا - معاذ الله - کاری را برخلاف حکمت انجام بدهد هرگز این چنین نیست «یا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حُكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» پس او حکیمانه کار می‌کند. برای اینکه روشن بشود چه کسی استحقاق دارد چه کسی استحقاق ندارد کجا صلاحیت هست کجا صلاحیت نیست.

۱. الصحیفۃ السجادیه، دعای ۱۳.

اثرات تبعیت از اوامر الهی و خطوات شیطانی

فرمود: ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ او اسرار را آگاه است اقوال را آگاه است درون را می‌داند بیرون را می‌داند گذشته را می‌داند آینده را می‌داند لذا می‌داند که کجا مصلحت است و کجا مصلحت نیست. فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ که بین گام و خطوه هم فرق بود که گذشت ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ این هنوز عِقَاب را ذکر نکرده است راز این نهی را ذکر می‌کند، چرا ﴿لَا تَتَّبِعُوا﴾ برای اینکه او امر به منکر می‌کند در حقیقت شما به دنبال منکر نباید حرکت کنید ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ در قبال نماز که ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ است شیطان ﴿يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ و خدای سبحان با همین هدایت‌های قوی از يك سو با هدایت‌های فعلی از سوی دیگر که گرایشی علاقه‌ای در قلب نسبت به معروف ایجاد می‌کند فضل خود را و رحمت خود را شامل این گروه می‌کند ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ چون انسانها غالباً هم گرفتار دشمن درون‌اند به نام شهوت و غضب و از طرفی وهم و خیال و هم مبتلا به دشمن بیرون‌اند که خود شیطان سوگند یاد کرد و خدا هم اعلام کرد که این عدوّ مبین است^۲ برای شما و سوگندش هم این بود که ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳.

رحمت خدا و فضل خدا دو قسم است: آن فضل ابتدایی که عام است ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۴ است همگان را هدایت کرده به همگان جان آگاه داده که ﴿فَالْتَمَسْنَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ هم درون همه را با چراغِ نفس ملهمه روشن کرد ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَالْتَمَسْنَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۵ در درون هیچ کسی تاریکی روا نداشت و در درون همه چراغِ نفس ملهمه را روشن کرد در بیرون هم چراغ را برای همه روشن نگه داشت، فرمود: ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ اگر کعبه

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۳. سوره ص، آیه ۸۲.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۵. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

ساخت ﴿قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^۱ است و اگر قرآن نازل کرد ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است برای همگان از درون و بیرون چراغ روشن کرده است پس فضل عمومی است؛ اما این فضل خاص که پاداش و عنایت است آن دیگر برای همه نیست اگر کسی دستورهای الهی را اعتنا کرده چند قدم با دین رفته و عمل کرده از آن به بعد نسبت به او این مراحل دین آسان می شود ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾^۲ این به آسانی نماز شب می خواند به آسانی نماز اول وقت می خواند به آسانی نماز با طمأنینه می خواند به آسانی از نامحرم می گذرد به آسانی از مال حرام می گذرد برای او سخت نیست ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾ بعد فرمود: ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾^۳ این به جان کندن به زحمت بخواد خودش را از نامحرم حفظ بکند یا از مال حرام حفظ بکند می بیند خیلی سخت است برای او عقبه کثود است برای اینکه راه را نرفته خب این پاداشی که ذات اقدس الهی عطا می کند برابر مشیئت اوست و مشیئت او طبق حکمت است و هیچ عاملی حکمت او را دگرگون نمی کند و او هم تشخیص می دهد چون سمیع علیم است کجا مصلحت حکیمانه است ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

حوادث متعدد در جریان افك

در جریان افك چند حادثه پیش آمد یکی همین قصه معروف که درباره عایشه بود یکی هم درباره پدر عایشه. یکی از کسانی که این افك را دامن زد از بستگان ابی بکر بود (يك) جزء مهاجرین بود (دو) جزء فقرا و نیازمندان بود (سه) و این طوری که این مورّخین و یا برخی از مفسّرین نقل کردند مورد اعتنای ابی بکر بود ابی بکر به او کمک می کرد و احسان می کرد (چهار). بعد از این جریان افك، ابی بکر سوگند یاد کرد که احسانش را قطع کند به او کمک نکند. طبق نظر بسیاری از مفسّران اهل سنت آیه نازل شد که اولوالفضل ایّتلا نکنند «ائتلی» یعنی سوگند یاد کرد یا

۱. سوره مائده، آیه ۹۷.

۲. سوره لیل، آیات ۵-۷.

۳. سوره لیل، آیات ۸-۱۰.

تقصیر کرد یا ترك كرد هر سه معنایی که برای «ائتلی» که باب افتعال است آمده اینجا می تواند روا باشد ﴿لَا يَأْتِلُ﴾ مجزوم فعل مضارع همین ایتلاست یعنی قسم نخورد ترك نکند تقصیر نکند آن کسی که دارای فضل مالی است اینکه گذشت کند احسان کند فقیر را دریابد و مانند آن ﴿وَلَا يَأْتِلُ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ آنها که اهل بخشش بودند (يك) وضع مالی شان خوب بود (دو) اینها کوتاهی نکنند که ﴿أَنْ يُؤْتُوا﴾ ایتا کنند بدهند برسانند ﴿أُولَى الْقُرْبَى﴾ را، مساکین را مهاجرین را.

این کسی که در این قصه إفك دستی داشت از بستگان ابی بکر بود و نیازمند بود و جزء مهاجرین. ﴿أُولَى الْقُرْبَى﴾ او را شامل می شود ﴿الْمَسَاكِينَ﴾ او را شامل می شود ﴿الْمُهَاجِرِينَ﴾ او را شامل می شود. در این آیه فرمود آنها که اهل فضل اند یعنی تفضلی دارند گذشتی می کنند (يك) و اولوالسعه هستند وضع مالی آنها خوب است گشاد دست اند توانگرند (دو) اینها سوگند یاد نکنند کوتاهی نکنند ترك نکنند که ایتاء کنند برسانند بدهند مالی را به کسانی که جزء اولوالقربای آنها هستند کسانی که جزء مساکین اند کسانی که جزء مهاجرین اند البته فی سبیل الله این کار در راه خدا باشد ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾ از لغزشهای اینها عفو کنند و صفح کنند که بالاتر از عفو است يك وقت انسان می گذرد يك وقت صفحه خاطرات را برمی گرداند اصولاً در این صفحه چیز دیگر نیست که صفح بالاتر از عفو است. خب چرا اینها کوتاهی نکنند برای اینکه اگر شما نسبت به دیگران احسان کردید ایتاء کردید عفو کردید صفح روا داشتید ذات اقدس الهی لغزشهای شما را هم می بخشد ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ این دو صفت ممتاز برای خدا هست اگر می خواهید خدای سبحان از لغزشهای شما بگذرد شما هم از لغزشهای دیگران بگذرید بسیاری از مفسران اهل سنت گفتند این درباره ابی بکر نازل شده است ابی بکر هم از این به بعد گفت من

دوست دارم خدای سبحان نسبت به ما محبت و لطف روا بدارد من هم از این بسته ما که در این قصه افك، دستی داشت گذشتم نسبت به او آن کمکهایی که روا می داشتم الآن روا می دارم.^۱

بیان برخی نکات ادبی آیه افك و ولایت در قرآن

دو نکته حسّاس و مهم است یکی اینکه در این بخشها ملاحظه فرمودید آیاتی هم که بعد می آید از همین قبیل است، این ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ هم همین طور است؛ یکی درباره عایشه است یکی درباره ابی بکر. همه این تعبیرات جمع که گفته شد که فرمود محصنات را افك می کنند یا درباره ﴿لَا يَأْتِلُ أُولُوا الْفَضْلِ﴾ که درباره ابی بکر است این دو جریان، آیاتی است که با جمع مذکر سالم درباره ابی بکر آمده با جمع مؤنث سالم درباره عایشه آمده. لفظ جمع، مفهوم جمع دارد (يك) معنای جمع در آن معنا و مفهوم جامع به کار می رود (این دو) این هیئت جمع در آن مفهوم استعمال می شود، لفظ در مفهوم استعمال می شود این دو. بعد از اینکه لفظ در مفهوم استعمال شد بر مصداق منطبق می شود و مصداق، تحت او مندرج می شود لفظ در مصداق خارجی استعمال نمی شود (این سه) خب همه اینها جمع است. ابی بکر يك نفر بود عایشه يك نفر است اینجا که شد اشکال نمی کنند که چگونه جمع آورده اما آیه ولایت و آیه زکات مکرر اشکال می کنند که خب ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲ اینها جمع است در حالی که علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) يك نفر بود آنجا مرتب اشکال می کنند اما اینجا دو مورد است شما اینجا چطور حل می کنید شما می گوید درباره ابی بکر نازل شد ما هم قبول می کنیم شما می گوید درباره عایشه نازل شد ما هم قبول می کنیم اما همه اش جمع است مگر لفظ در مصداق خارجی استعمال می شود تا شما اشکال بکنید؟! لفظ در مفهوم جامع استعمال می شود حالا مصداق قلّ او کثر. در جریان افك غیر از عایشه کس دیگری نبود در جریان ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ غیر از حضرت امیر

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۴۰؛ الکشاف، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

کس دیگری نبود در جریان قسم خوردن اینکه دیگر چیزی به این شخصی که افك را دامن می‌زد نمی‌دهم غیر از ابی‌بکر کس دیگر نبود خب ما که حرفی نداریم لفظ در مفهوم استعمال می‌شود نه در مصداق خارجی چه مصداق داشته باشد چه نداشته باشد حالا که مصداق دارد چه کم چه زیاد. اگر شما در این مورد اشکال ندارید چه اینکه ما هم اشکال نداریم آنجا هم نباید اشکال کرد برای اینکه جا برای اشکال ادبی نیست اگر لفظ در مصداق استعمال می‌شد که مطلب بین الغیّای است خب اشکال شما وارد ما هم می‌پذیرفتیم اما لفظ در مفهوم استعمال می‌شود می‌خواهد مصداق داشته باشد می‌خواهد نداشته باشد می‌خواهد مصداقش کم باشد می‌خواهد زیاد باشد خب این همه که ﴿الْمُؤْمِنَاتِ﴾ است ﴿الْمُحْصَنَاتِ﴾ است ﴿الْعَافِلَاتِ﴾ است همه اینها درباره عایشه است این هفت هشت جمعی که آمده همه‌اش درباره ابی‌بکر است درباره آن کسی که این افك را دامن می‌زد او هم چند جمع آمده ﴿أُولَى الْقُرْبَى﴾ آمده يك، ﴿الْمَسَاكِينِ﴾ آمده دو، ﴿الْمُهَاجِرِينَ﴾ آمده سه او هم يك نفر بود خب چطور آنجاها شما دهندان بسته است اینجا می‌آید درباره ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ اشکال می‌کنید غرض آن است که هر دو جا درست است حالا برای ما فرق نمی‌کند که این شأن نزولی که شما گفتید فلان شخص بود یا نبود ما هم داعی نداریم بگوییم که نبود خب جزء بستگان او بود و این هم احساس کرد که این جزء اولوالقربای اوست جزء بستگان اوست چرا درباره دخترش چنین کاری کرده البته جای گله هم داشته این دو مطلب مهمی است که باید در اذهان شریفان باشد.

تفاوت ذوالفضل بودن با فضیلت

پرسش: ابی‌بکر را جزء اولوالفضل آورده چطور؟

پاسخ: فضل است نه فضیلت، از این فضلها زیاد است دیگر اولوالفضل یعنی مال‌دار.

این سوگند یاد کرده که دیگر چیزی به این فامیلش ندهد! فرمود شما مگر نمی‌خواهید خدا از لغزشهای شما بگذرد خب شما هم از لغزشهای دیگران بگذرید اینکه فضیلت نیست این فضل است يك وقت است رحمت با فضل همراه

است يك وقت سِعه با فضل همراه است آنها که وضع مالی شان خوب است سفرهٔ پهنی دارند اینها محروم نکنند بستگان فقیرشان را اینکه فضیلت نیست.

پرسش:....

بررسی حکم ترویج دسیسه منافقانه افك

پاسخ: بله خب کسی که گناهی کرده بعد توبه کرده ذات اقدس الهی از او می گذرد وگرنه وجود مبارك حضرت نسبت به او حد جاری می کرد به آن حد نرسیده بود او چیزی شنیده گفته و ابابکر از فامیلش توقع نداشت که چیزی را که شنیده بگوید او که دسیسه اوّلی را نداشت دسیسه اوّلی يك عده منافقین بودند این می گوید جزء بستگان شماست این منتها غفلت کرده آگاه نبوده مواظب زبانش نبوده چیزی را شنیده آن را هم گفته شما حالا چرا با او درگیر می شوید مگر نمی خواهید خدا از لغزشهای شما بگذرد اگر می خواهید از لغزشهای شما بگذرد شما هم از لغزشهای آنها بگذرید اما حالا آنهایی که دامن زنان این فتنه بودند ملاحظه بکنید خدا لعنت دنیا و لعنت آخرت را بر آنها نثار کرده این معلوم می شود اینکه از بستگان ابی بکر بود جزء آن گروه نبود. ملاحظه فرمودید فرمود آنهايي که قذف کردند حدّ شرعی شان این است عذاب دنیوی شان این است اين يك، بعد هم فرمود اینها ﴿لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ حکم کلامی شان این است حکم فقهی شان هم آن است چیزی را فروگذار نکرده حالا اگر در بین این جمعیت يك نفر هم مواظب زبانش نبود آن طور نباید ابی بکر و امثال ابی بکر او را گرسنه بگذارند، بنابراین این قسمتها کاملاً از هم جداست.

اجرا و عدم اجرای حد قاذف توسط پیامبر در جریان افك

مطلب دیگر اینکه درباره این حد که آیا وجود مبارك حضرت حد جاری کرد یا نه بعضی می‌گویند جاری کرد بعضی می‌گویند جاری نکرد^۳ اگر به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) احکام قذف قبلاً نازل شده بود خب چطور وجود مبارك پیغمبر این حد را جاری نکرد^۴ اینها که قذف کردند باید در محکمه چهار شاهد بیاورند اگر نیاوردند باید حد جاری بشود دیگر لذا اگر در بعضی از نقلها دارد که حد جاری نشده شاید برای همین باشد که این آیات حد قذف بعداً نازل شده است. ترتیب آیات به ترتیب نزول نیست چه اینکه ترتیب سور هم به ترتیب نزول نیست. اگر حد قذف قبلاً نازل شده بود خب وجود مبارك پیامبر حد جاری می‌کرد چه اینکه برخیا نقل کردند که حضرت عده‌ای را حد زده اما آنهایی که می‌گویند رسول خدا حد جاری نکرد برای آن است که حد قذف بعد از جریان افك نازل شده.

کذب خبری و مخبری بودن جریان افك

مطلب دیگر اینکه در آیه چهارم همین سوره مبارکه «نور» فرمود: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ ممکن است که کسی دیده ولی چهار شاهد نبود و نمی‌دانست که باید چهار شاهد بیاورد این قذف کرده و از ارائه چهار شاهد مانده است این فاسق است ولو واقعاً صادق باشد در فضای شریعت محکوم به فسق است برای اینکه باید مواظب زبانش می‌بود و با آبروی افراد بی‌جهت بازی نکند اما در جریان افك چون واقعاً دروغ بود لذا فرمود اینها کاذب‌اند قدر متیقن در مقام مخاطب هم همین بود که اینها کاذب بودند هم کذب خبری بود هم کذب مخبری لذا فرمود: ﴿فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾^۵ خب فرمود: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي

۳. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰۱.

۴. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۵.

۵. سوره نور، آیه ۱۳.

سَبِيلَ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٣﴾ این را چه درباره ابی بکر باشد چه درباره غیر ابی بکر باشد مطلبی است حق، فضیلتی برای آنها نیست خب.

پرسش:....

درجات غفران الهی و تطهیر قلب از سیئات اهل بهشت

پاسخ: نه خب دیگر، غفران درجاتی دارد اصل خود غفران یعنی پوشاندن، این کُله خود را که می گویند مِغْفَر برای اینکه سر را می پوشاند. آن مسئله بخشش نهایی با مغفرت حاصل نیست ستار بودن خدا به يك مرحله است غفار بودن خدا به يك مرحله است عفو بودن خدا به يك مرحله است و ذوالفضل بودن او به مرحله دیگر. این طور نیست که همه مراحل برای همه افراد باشد البته تا تمام این مراحل به پایان نرسد کسی وارد بهشت نمی شود حالا یا در برزخ مشکلاتش حل می شود یا در ساهره قیامت یا در دالان ورودی، بالأخره بعد از اینکه تطهیر کامل شد وارد بهشت می شود آنجا ﴿لَا لَعْنُ فِيهَا وَلَا تَأْنِيمٌ﴾^۶ آنجا ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾^۷ آنجا هیچ یادی از گناه نیست الآن بشر هر قدر توانمند باشد نمی تواند کاری بکند که لغزشهای تائب برطرف بشود اگر کسی نسبت به يك انسان کامل و شریفی بد کرده باشد او حداکثر می تواند عفو کند صفح کند کاری به او نداشته باشد گله ای هم نکند نام او را به زشتی نبرد (يك) بعد نسبت به او احسان هم بکند او را در کنار سفره اش بنشانند (دو) همین کارها را می کند اما هر چه احسان این شخص بیشتر می شود آن شخص خاطی در درون خود شرمنده تر خواهد شد این شخصی که نسبت به او بد شده بخواهد آن مشکل درونی آن تبهکار را برطرف کند مقدورش نیست، چه کار می تواند بکند؟! اما ذات اقدس الهی این کار را می کند یعنی صفحه قلب را شستشو می کند کسی که تبهکار بود توبه کرد مشرك بود بت پرست بود توبه کرد - در صدر اسلام مشرکین توبه می کردند و موحد می شدند - اصلاً اینها یادشان نیست که در برابر بت سجده

۶. سوره طور، آیه ۲۳.

۷. سوره فاطر، آیه ۳۴.

می کردند و گرنه شرمنده می شوند در بهشت جا برای شرمندگی نیست. اصلاً حضرت حرّ (سلام الله علیه) یادش نیست که آن جنایت را کرده و گرنه بدترین عذاب بود برای او، او اصلاً در بهشت یادش نیست که این کار خلاف را کرده اگر یادش باشد که عذاب الیم است برای او این کار فقط از خدا برمی آید این «مقلّب القلوب»^۸ است شستشو می کند انسا می کند گاهی، تذکره دارد گاهی، صحنه قلب را آن قدر تطهیر می کند که اصلاً يك تبهکار یادش نیست گناه می کرد، آن بت پرست یادش نیست بت فروشی و بت سازی می کرد و بتکده را رواج می داد و گرنه در بهشت در عذاب الیم بود اگر ﴿نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾^۹ است «نزعنا ما فی صدورهم» از خاطرات بد از افکار بد از نیّات بد از سابقه بد این تطهیر کامل می شود وارد بهشت خواهد شد اگر هم سخت باشد مشکلاتش را باید تحمل کند حالا یا در برزخ است یا در ساهره قیامت است این پنجاه هزار سال بودن به همین مناسبت است.

مؤمنان در بهشت به منزله شئون نفسی يك نفس کامل اند به منزله فرشتگان بهشت اند هیچ فرشته ای غبطه فرشته دیگر را نمی خورد ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾^{۱۰} مگر اینها غصّه می خورند که چرا درجه آنها را ندارند؟! مگر شئون نفس ما غصّه می خورد که چرا من فاقد شأن دیگری ام؟! چنین طهارتی برای بهشتیها حاصل می شود.

کلام زمخشری در جریان افک و بلهائیت اکثر بهشتیان

دو مطلب است که زمخشری در کشف دارد يك مطلبش این است که شما همه قرآن را ملاحظه کنید هیچ جایی به عظمت قصّه افک، ذات اقدس الهی تهدید نکرده چندین آیه پشت سر هم لعن دنیا لعن آخرت حدّ قذف همه اینها را ذکر کرده این برای آن است که حریم نبوی را حفظ بکند این ادّعا می کند که من در هیچ بخشی از بخشهای قرآن کریم درباره ملحدان، مشرکان، کفار، منافقین این طور ده دوازده آیه پشت سر هم ببینم که بخواهد عده ای را بکوبد

۸. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۷۴.

۹. سوره اعراف، آیه ۴۳؛ سوره حجر، آیه ۴۷.

۱۰. سوره صافات، آیه ۱۶۴.

نسبت به دنیا نسبت به آخرت تعبیرات فراوان داشته باشد، برای اینکه حریم پیغمبر محفوظ بماند این يك تعبیر ایشان است در کشف. تعبیر دیگر همان مطلب لطیفی است که مرحوم خواجه طوسی در شرح اشارات بوعلی هم دارد که «أكثر أهل الجنة أبله»^{۱۱} نه بلهاء بُلّه جمع ابله است «أكثر أهل الجنة أبله» بُلّه نه یعنی سفیه نه یعنی کم خرد یعنی انسان سلیم الصدر، انسانی که اصلاً به فکر دسیسه و وسوسه و کینه و فتنه و دغل بازی و این بازیگریها نیست يك انسان وارسته و خردمدار و عاقلی است این را می گویند ابله، ابله یعنی سلیم الصدر نه یعنی نابخرد. این تفسیر مرحوم خواجه است در اشارات و تنبیهات در آن نط نهم و اینها قبل از مرحوم خواجه جناب زمخشری در کشف دارد همین، این ﴿الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ یعنی کسانی که در این فضاها نیستند اصلاً به فکر گناه نیستند این يك غفلت محمود و ممدوحی است اصلاً در فکر بازی نیست منظور از بُلّه این است. اکثر اهل الجنة این طور هستند اقلشان کسانی اند که می توانند اما سعی می کنند خودشان را حفظ بکنند اما اکثر کسانی هستند که اصلاً به فکر اینها نیستند.

پرسش:....

پاسخ: سلیم الصدرند نه اینکه ﴿إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^{۱۲} که درباره حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) است بلکه اصلاً به فکر گناه نیست مشغول کار خودش است اینها را می گویند سلیم الصدر، کسانی که به فکر بازی نیستند نه به این فکرند که راه کسی را ببندند نه به این فکرند که بیراهه بروند کار خودشان را انجام می دهند اینها آدمهای سلیم الصدری اند يك وقت است که نه، کم و بیش به این فکر هستند منتها با زحمت و تلاش می گویند حالا چرا این کار را بکنیم بد است اما آنها اصلاً به این فکر نیستند که راه کسی را ببندند یا بیراهه بروند.

۱۱. الکشف، ج ۳، ص ۲۲۳؛ شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات، ج ۳، ص ۳۵۵.

۱۲. سوره صافات، آیه ۸۴.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ﴾ اگر کسی محصنه‌ای را رمی بکند نشان مظلومیّت اوست، دو ﴿الْعَافِلَاتِ﴾ کسی که سلیم‌الصدر است اصلاً در این فضاها نیست که بگوید من فلان کار را بکنم بعد بگوید «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» اصلاً در این فضاها نیست ﴿الْمُؤْمِنَاتِ﴾ با ایمان‌اند، خب این سه وصف بر عایشه یا يك همسر دیگر پیامبر قابل تطبیق است این سه دلیل بر مظلومیّت است کسانی که این گروه را قذف می‌کنند گذشته از آن جریان حدّ قذف که مسئله فقهی است مسئله کلامی‌شان این است که ﴿لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ از اینکه چطور درباره عایشه که يك نفر است جمع آورده شده زمخشری می‌گوید این درباره ازواج نبی (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) است لذا جمع آوردند یا عایشه چون أمّ المؤمنین است به این مناسبت جمع آورده شده^{۱۳} ولی نیازی به هیچ کدام از این جوابها نیست جواب اساسی آن است که لفظ در معنای جامع خود به کار می‌رود مصداقش قلّ أو کثر. محکمه دنیا که حکمش حدّ قذف بود که مشخص است: ﴿ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾.^{۱۴}

دو قرینه قرآنی بر گنهکار بودن نفس انسانها

در محکمه الهی اعضا و جوارح اینها علیه اینها شهادت می‌دهد تا می‌روند انکار بکنند حرفی که زدند زبان، شهادت می‌دهد کاری که کردند دست شهادت می‌دهد جایی که نباید می‌رفتند رفتند یا شهادت می‌دهد. دو تعبیر قرآنی نشان می‌دهد که مسئول، جان آدم است نه تن آدم یکی اینکه این اعضا و جوارح را شاهد معرفی می‌کند نه معترف و مُقرّ، اگر تبهکاری کاری را کرده باشد و آن کار را پذیرفته باشد می‌گویند اقرار کرد نمی‌گویند شهادت داد اگر دستی که سیلی زد زبانی که دروغ گفت یا قذف کرد پایی که به جایی رفت که نباید می‌رفت اگر پا گناه کرده باشد دست گناه کرده باشد زبان گناه کرده باشد باید گفته می‌شد که اینها اقرار کردند در حالی که دارد اینها شهادت

۱۳. الکشاف، ج ۳، ص ۲۲۴.

۱۴. سوره نور، آیه ۴.

می دهند شهادت برای بیگانه است یعنی آن گنهکار، کسی است شاهد دیگری است معلوم می شود اعضا و جوارح، ابزار کارند فاعل و آن عامل و آن مسئول نفس است این يك قرینه، قرینه دیگر هم بالصراحه فرمود: ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ یعنی عمل برای خود شخص است زبان او، دست او، پای او ابزار کار اوست او با زبان دروغ گفت ولی دروغ گفت نه زبان او با دست سیلی زد یا حرام گرفت ولی او سیلی زد یا حرام گرفت نه دست اگر دست گناه کرده بود می فرمود دست اقرار کرده اگر زبان گناه کرده بود می فرمود زبان اقرار کرده در حالی که دارد زبان شهادت می دهد دست شهادت می دهد پا شهادت می دهد معلوم می شود گنهکار، نفس انسانی است گذشته از اینکه بالصراحه فرمود: ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ فرمود: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ﴾ علیه اینها شهادت می دهند ﴿الْسِّتَّةُمْ وَأَيُّدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ این دو یعنی دو مطلب و قرینه جداست حالا گاهی در بعضی از آیات دارد که ما دهن اینها را مهر می کنیم ﴿نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾^۱ که با این باید جمع بشود چگونه دهن مهر شده حرف می زند آیا موقف فرق می کند یا یا راهی را که امین الاسلام و دیگران ارائه کردند^۲ آن راه، رفتنی است.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۱؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۸۴.